

ما از عدالت سهمی داریم سازمان حقوق بشر ایران

سال ششم شماره ۱۶۴

۱۰ بهمن ۱۴۰۰ / ۳۰ ژانویه ۲۰۲۲

حقوق ما

نویسندگان دربند؛ ویژه بکتاش آبتین

در این شماره می‌خوانید:

نویسندگان سکولار و تمامیت‌خواهی اسلام سیاسی در ایران

شیرین عبادی: قتل بکتاش آبتین، ادامه کشتار مخالفان از سوی جمهوری اسلامی است

حسن مکارمی: نویسندگان در ایران، مدافع مردم هستند

فرهاد مرادی: مبانی ایدئولوژیک مذهبی، حدود و ثغور آزادی بیان را در ایران تعیین می‌کنند

نقش تاریخی کانون نویسندگان ایران در تحولات معاصر؛ چشم اندازه‌ها و امکان‌ها

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سرمدبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: جواد عباسی توللی، آفاق ربیعی‌زاده

صفحه بندی: ماهور خوش قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

جمله روزنامه‌نگاران، نویسندگان و فعالان فرهنگی هستند که یا هم‌اینک در زندان‌ها هستند یا کماکان زیر فشارهای مختلف دستگاه‌های امنیتی قرار دارند.

روشن‌فکران سکولار و ماهیت نظام حاکم

به نظر می‌رسد که ریشه‌ی این برخوردها یا سرکوب‌های نظام‌مند جمهوری اسلامی در قبال نویسندگان، روشن‌فکران و هنرمندان مستقل، در درجه اول، به خاستگاه ایدئولوژیک-مذهبی رژیم باز می‌گردد. به این معنا که به صرف ملاحظات «سیاسی-امنیتی» نمی‌تواند چهار دهه سرکوب خشن و پر دامنه علیه روشن‌فکران و هنرمندان مستقل را توضیح دهد.

پنهان نمی‌توان کرد که سرکوب و سانسور نویسندگان و روشن‌فکران مستقل در ایران، محدود به دوران حاکمیت جمهوری اسلامی نمی‌شود. در زمان حکومت «شاه» هم شمار قابل ملاحظه‌ای از برجسته‌ترین نویسندگان، روشن‌فکران و مترجمان ایران، نظیر غلام حسین ساعدی، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، هوشنگ گلشیری، رضا براهنی، نجف دریابندری، سروش حبیبی، احمد محمود، به آذین، عبدالحسین نوشین، ابراهیم یونسی، شاهرخ مسکوب و... بازداشت و دوره‌هایی از زندگی خود را در پشت میله‌های زندان‌های «شاه» گذراندند. با این همه، برخورد حکومت جمهوری اسلامی با نویسندگان مستقل، در مقایسه با حکومت پهلوی، هم در شدت سرکوب و هم در مدت و هم ماهیت سرکوب متفاوت است.

واقعیت این است که حکومت برآمده از «اسلام سیاسی»، در ذات خودش «دگرستیز» است و نمی‌تواند صدا و نگاه روشن‌فکری مستقل، سکولار و منتقد را تحمل کند. این امر، ربط مستقیمی هم به قدرت سازمانی یا میزان نفوذ این روشن‌فکران در جامعه ندارد.

ریشه‌ی سرکوب‌های سازمان‌یافته‌ی حکومت جمهوری اسلامی علیه روشن‌فکران و نویسندگان سکولار را می‌توان در همان نخستین موضع‌گیری‌های روح‌الله خمینی، در تابستان ۱۳۵۸، هم‌زمان با دستور توقیف روزنامه «آیندگان» جست‌وجو کرد.

این طور به نظر می‌رسد که برخوردهای نظام‌مند جمهوری اسلامی با دگراندیشان و روشن‌فکران سکولار، از جنس برخوردهای نظام با جامعه «بهاییان» یا جامعه «رنگین‌کمانی»

نویسندگان و مترجمان، نظیر پیروز دوانی و مجید شریف ناپدید شدند و بعدها روشن شد که نام آن‌ها را هم باید در فهرست طولانی «قتل‌های زنجیره‌ای» دهه ۱۳۷۰، در کنار غفار حسینی، احمد تفضلی، احمد میرعلایی، حمید حاجی‌زاده و دیگران جای داد.

واقعیت این است که کم‌تر رژیمی به مانند جمهوری اسلامی، تا این اندازه برنامه‌ریزی شده و هدف‌مند، در یک دوره زمانی به نسبت طولانی، شاعران، نویسندگان و هنرمندان مستقل کشور را سرکوب، زندانی یا به خروج از کشور و تبعید واداشته است. همین امروز، شمار زیادی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان و اعضای «کانون نویسندگان ایران»، یا در زندان‌های جمهوری اسلامی، هستند یا به تازگی آزاد شده‌اند یا با «احکام تعلیقی دادگاه‌های انقلاب»، در خطر بازداشت‌ها و احضارهای مجدد قرار دارند. کیوان صمیمی، خسرو صادقی بروجنی، رضا خندان مهابادی، کیوان باژن، گیتی پورفاضل، میلاد جنت، اکبر آزاد نازی اسکویی، علی اکبر امینی، نیما صفار، آرش گنجی و... از



نویسندگان سکولار و تمامیت‌خواهی اسلام سیاسی در ایران



بهنام دارایی‌زاده

برخی دیگر، مانند محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، را در خیابان‌ها روبرو و در بیابان‌ها سربسته و خفه کرده‌اند.

در طول این سال‌های سیاه، شماری از روزنامه‌نگاران،

چکیده: در این یادداشت، با برجسته کردن وصف «سازمان‌یابی مستقل» و ماهیت «سکولار» کانون نویسندگان ایران، سعی شده به چرایی چهار دهه سرکوب نظام‌مند جمهوری اسلامی علیه دگراندیشان و روشن‌فکران سکولار پاسخ داده شود.

مرگ برنامه‌ریزی شده بکتاش آبتین، شاعر، مستندساز و عضو «کانون نویسندگان ایران»، بار دیگر نشان داد که نویسندگان و هنرمندان مستقل در ایران؛ اگر بخواهند بر روی حقوق و آزادی‌های صنفی خود، بر روی حق «آزادی بیان»، «مقابله با سانسور»، «حق تشکل‌یابی» و... پافشاری کنند؛ چه بهای سنگینی ممکن است پرداخت کنند.

از ابتدای قدرت‌گیری نظام جمهوری اسلامی، ده‌ها نویسنده، مترجم و عضو «کانون نویسندگان ایران» به دفعات احضار، تهدید، بازداشت، محاکمه و زندانی شده‌اند. برخی از این نویسندگان زندانی، نظیر سعیدی سیرجانی و بکتاش آبتین، در دوران بازداشت، قربانی توطئه‌ها و برنامه‌ریزی‌های دستگاه‌های امنیتی شدند و جان خود را از دست دادند.

برخی از شاعران و نویسندگان، مانند سعید سلطان‌پور و محمد پورهرمزبان، در محاکم نمایشی و چند دقیقه‌ای دادگاه‌های انقلاب محکوم و در نهایت به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

است. به این معنا که تنها با ارجاع به وصف «استبدادی» نظام حاکم، نمی‌توان دلیل این برخوردها را توضیح داد. برای توضیح این دست از سرکوب‌های خشن و دامنه‌دار، باید خاستگاه ایدئولوژیک و مذهبی رژیم حاکم تبیین شود.

در تاریخ سرکوب جمهوری اسلامی، دو نمونه مشخص وجود دارد که آشکارا جایگاه خطرناک ایدئولوژی مذهبی نظام حاکم را نشان می‌دهد. نخست اعدام دسته‌جمعی چند هزار زندانی سیاسی در تابستان سال ۶۷، با احکام شرعی «محاربه» و «ارتداد»، و دیگری فتوای قتل سلمان رشدی، نویسنده بریتانیایی زمان «آیه‌های شیطانی» در بهمن‌ماه همان سال. واقعیت این است شمار قابل ملاحظه‌ایی از اعدامیان سال ۱۳۶۷، زندانیان چپ و مارکسیست بودند. بر خلاف زندانیان وابسته به سازمان «مجاهدین» که به اتهام «محاربه» کشته شدند؛ زندانیان چپ کشتار سال ۶۷، به بهانه باورهای اعتقادی خود و به حکم شرعی «ارتداد» به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

ترور، آدم‌ربایی و قتل شمار قابل ملاحظه‌ایی از نویسندگان و فعالان سیاسی در دهه ۱۳۷۰ را هم نمی‌توان بدون ارجاع مستقیم به خاستگاه ایدئولوژیک نظام حاکم توضیح داد.

اشاره به این نکته هم مهم است که بنا به گزارش‌هایی که بعدها منتشر شد، دست‌کم شماری از «قتل‌های زنجیره‌ایی» با «مجوز شرعی» صورت گرفت. به این معنا که قاتلان و مزدوران دستگاه‌های امنیتی، از قبل حکم ارتداد یا «مهدورالدم» بودن قربانیان خود را از مراجع شرعی حکومتی، یا نزدیک به حکومت، گرفته بود. به این اعتبار، برخلاف ادعاهای رسمی-اداری، قتل‌های زنجیره‌ایی دهه ۱۳۷۰، را نمی‌توان تصمیم «خودسرانه» شمار معدودی از عوامل دون‌پایه‌ی وزارت اطلاعات به حساب آورد.

نکته مهم دیگر این است که «قتل‌های زنجیره‌ایی»، در ادامه‌ی گفتار موهوم «تهاجم فرهنگی» انجام گرفت. گفتاری که در بالاترین سطح نظام صورت‌بندی، تکرار و تقویت شد. فراموش نکنیم در همان دوره، برنامه‌هایی نظیر «هویت»، با هدف حمله مستقیم به روشن‌فکران و دگراندیشان سکولار، از رسانه‌های دولتی پخش شد. طرح کشتن هم‌زمان ده‌ها نویسنده، در جریان سفرشان به ارمنستان (مردامه ۱۳۷۵)، نیز

در همین مقطع اجرا شد و...

تمامی این طرح‌ها، با هم‌کاری و نفوذ مستقیم دستگاه‌های امنیتی، در دوره‌ی هاشمی رفسنجانی، پی‌گیری شدند. طرح‌ها و برنامه‌هایی که به منظور تشدید فضای وحشت و خفقان صورت گرفت و در نهایت نیز به قتل و حذف شمار بیش‌تری از دگراندیشان و نویسندگان مستقل انجامید.

خواست سازمان‌دهی مستقل

دست‌کم دو دلیل اصلی برای برخورد نظام‌مند جمهوری اسلامی با نویسندگان مستقل و سکولار وجود دارد؛ دلیل اول «ایدئولوژیک/مذهبی» است. اما دلیل دوم، سویی‌ی «ایدئولوژیک» ندارد. بل که مشخصاً «سیاسی» است و به سرشت و ماهیت «خودکامه‌گی» نظام جمهوری اسلامی مربوط است.

واقعیت این است که نظام جمهوری اسلامی نه تنها اجازه فعالیت آزادانه احزاب و گروه‌های سیاسی را نداده است؛ بل که حتی سازمان‌ها و نهادهای غیرسیاسی و «مدنی» هم زیر فشارهای مختلف «امنیتی» قرار داده است. در واقع، رویکرد جمهوری اسلامی در قبال نهادها و سازمان‌های مردم‌نهاد، قطع نظر از این که حوزه کاری آن‌ها چیست؛ همواره یک رویکرد «امنیتی» و «مشکوک» بوده است.

از همین روی است که در تمامی چهار دهه گذشته، فعالیت آزادانه‌ی نهادهایی مانند «کانون نویسندگان ایران»، «کانون وکلای دادگستری»، اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری یا حتی سازمان‌های مردم‌نهاد محیط‌زیستی تحمل نشده است.

بررسی عملکرد جمهوری اسلامی در قبال فعالان مدنی، نشان می‌دهد؛ آن گروهی بیش‌تر زیر ضرب سرکوب قرار گرفته‌اند که یا در چهار چهاب «نهاد» و «سازمان» کار می‌کردند یا قصد «تشکل‌یابی» و «سازمان‌دهی مستقل» داشته‌اند.

اگر چنین دیدگاه و تحلیلی را بپذیریم، آن‌گاه قرار دادن نام کسانی مثل «محمد مختاری» یا «محمدجعفر پوینده» در فهرست مرگ قاتلان، یا صدور احکام سنگین و تلاش عامدانه برای حذف افرادی مانند «بکتاش آبتین» معنادارتر می‌شود. چرا که آن‌ها تلاش می‌کردند گفتار سکولار و حق‌طلبانه خود را در چهارچوب نهاد و سازمان و تشکل پی‌گیری کنند.

شیرین عبادی: قتل بکتاش آبتین، ادامه

کشتار مخالفان از سوی جمهوری اسلامی است



آفاق ربیعی زاده

بر پایه گزارش‌های منتشر شده، اقدام دیرهنگام مسئولان زندان برای انتقال او از زندان به بیمارستان و تعلق در درمان او، از دلایل اصلی جان‌باختن بکتاش آبتین بوده است.

برخی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از جمله انجمن قلم آمریکا، مرکز انجمن جهانی قلم در کانادا و سازمان دیده بان حقوق بشر، پرونده سازی، انتساب اتهامات بی اساس و سپس محروم سازی این زندانی سیاسی از رسیدگی پزشکی تخصصی و به‌موقع در زندان که منجر به جان‌باختن او شد را عملاً نوعی اعدام این زندانی سیاسی توسط حکومت ایران دانسته‌اند.

در طول حیات حکومت جمهوری اسلامی، اعضای کانون نویسندگان ایران همواره تحت شدیدترین سرکوب‌ها قرار گرفته‌اند. پروژۀ قتل‌های سیاسی در دهه هفتاد خورشیدی یکی از نمونه‌های برجسته از سرکوب و قتل برخی از اعضای این کانون است.

شیرین عبادی، حقوق‌دان ایرانی و برنده جایزه صلح نوبل، که وکالت پرونده قتل‌های سیاسی دهه هفتاد خورشیدی را هم بر عهده داشته، با مجله «حقوق ما» درباره پرونده

مهدی کاظمی که بیشتر با نام «بکتاش آبتین» شناخته می‌شود، شاعر، نویسنده و فیلمساز ایرانی بود که در حدود یک دهه گذشته تا دی ماه سال جاری، سمت دبیری را در کانون نویسندگان ایران بر عهده داشت.

آبتین در سال‌های گذشته، به‌همراه رضا خندان (مهابادی) و کیوان باژن، دو تن دیگر از اعضای کانون نویسندگان ایران، در پرونده‌ای مشترک که علیه آنها گشوده شده بود، با اتهام‌هایی نظیر «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور» و «تبلیغ علیه نظام» محاکمه و به شش سال زندان محکوم شد. او در مهرماه سال ۱۳۹۹ برای گذراندن دوران محکومیتش، روانه زندان اوین شد.

این زندانی سیاسی در طی دوران حبس در زندان اوین، دو بار به ویروس کرونا مبتلا شد. او آذرماه امسال با علایم شدید ابتلا به بیماری کووید ۱۹ به بهداری زندان اوین مراجعه کرد اما با کارشکنی مسئولان زندان، چند روز بعد و پس از تشدید این علایم، در بیمارستان طالقانی بستری شد.

قتل بکتاش آبتین و همچنین ادامه فشارها بر کانون نویسندگان ایران گفتگو کرده است.

حقوق ما: آیا می‌توان کشته شدن بکتاش آبتین را به نوعی در ادامه قتل‌های زنجیره‌ای دهه هفتاد خورشیدی دانست؟

عبادی: باید بگویم قتل محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، پروانه اسکندری و داریوش فروهر که به دست مأموران امنیتی رخ داد، آغاز کشتار مخالفان سیاسی در ایران نبود. قتل‌های زنجیره‌ای در حقیقت نامی بود که رسانه‌ها به آن دادند. اگر بخواهیم نام درستی به کار ببریم، باید آن را کشتار مخالفین و منتقدان حکومت یا کشتار سیاسی حکومت بدانیم.

کشتار منتقدان و دگراندیشان از همان روزهای آغاز شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی در ایران آغاز شد. فراموش نکنید اولین کسی که خارج از ایران ترور شد یکی از وابستگان رژیم سلطنت در آمریکا بود. پس از آن، قتل‌های متعددی در داخل و خارج از ایران به وسیله حکومت انجام شد که شیوه هرکدام متفاوت بوده است. به عنوان مثال، پروانه و داریوش فروهر را کاردآجین کردند. مختاری و پوینده را ربودند و با طناب به قتل رساندند. تعدادی را هم با غفلت در اجرای قوانین که در زمینه حقوق زندانی در رابطه با تأمین سلامت و بهداشت آن‌ها که بر عهده حکومت است، باعث مرگ آن‌ها شدند. در آخرین مورد می‌توان به جان باختن بکتاش آبتین اشاره کرد. فراموش نکنید پیش از او هم بهنام محجوبی و تعدادی دیگر در زندان جان خود را از دست داده بودند.

بنابراین مرگ بکتاش آبتین در امتداد قتل‌های سیاسی یاد شده در دهه هفتاد نیست بلکه ادامه کشتاری است که از ابتدای تأسیس حکومت جمهوری اسلامی آغاز شده است.

حقوق ما: به نظر شما مرز آزادی بیان در ایران کجاست؟

عبادی: متأسفانه حکومت ایران مرز بسیار محدودی در آزادی بیان دارد. این مرز نه تنها در مورد نشریات و متون مکتوب است بلکه در سینما، موسیقی و تئاتر هم دیده می‌شود. حکومت ایران مایل به اداره و کنترل هر چیزی است. حدود آزادی بیان در ایران بسیار محدود است اما گاهی اوقات دیده شده مسأله‌ای دور از چشم ناظر وزارت اطلاعات منتشر شده که در انتشار و چاپ‌های بعدی فوراً

ترجمه کتاب «دختری با گوشواره مروارید» که چند دفعه چاپ شد و سپس چاپ مجدد آن را متوقف کردند. جمع‌بندی من این است که دایره آزادی بیان در ایران بسیار محدود است. از آن مهم‌تر و خطرناک‌تر این‌که، این محدودیت، سلیقه‌ای است. به این معنا، هیچ‌وقت تکلیف نویسنده و مترجم در ارتباط با اینکه چه چیزی را می‌توان و چه چیزی را نمی‌توان نوشت، روشن نیست. این مسأله باعث ایجاد مشکلات دیگری هم شده است.

حقوق ما: شما به عنوان یکی از مدافعان حقوق بشر، تحولات پیش و پس از انقلاب را از نزدیک شاهد بوده و دنبال کرده‌اید. به نظر شما چه تفاوتی در سرکوب نویسندگان توسط حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی وجود دارد؟ آیا پیش از انقلاب ۵۷ نویسندگان آزادی عمل بیشتری نسبت به اکنون داشتند؟

عبادی: نمی‌توانم بگویم که پیش از انقلاب آزادی عمل بیشتری وجود داشت. اما در آن زمان کسی اجازه نداشت مسأله‌ای را بنویسد که بنیان سلطنت و اساس حکومت را زیر سؤال ببرد. سوای این، انتقاد یا شوخی با هر کسی از جمله نخست‌وزیر آزاد بود. به خاطر دارم، هویدا که ۱۳ سال سمت نخست‌وزیری را داشت، همواره یکی از سوزده‌های طنز در روزنامه «توفیق» بود. به او لقب صدراعظم عصایی را داده بودند چون همیشه عصا به دست داشت. اما هیچ‌کس حق نداشت با خانواده سلطنتی و شخص شاه شوخی کند یا از آن‌ها انتقاد کند. این مرزی بود که هرگز اجازه نمی‌دادند کسی از آن عبور کند.

به هر حال می‌توانم بگویم زمان شاه هم آزادی کم بود اما پس از انقلاب کمتر شد. پیش از انقلاب ۵۷ حداقل در رابطه با مسائل اخلاقی، حساسیت ویژه‌ای وجود نداشت. مثلاً اگر در شعری، می‌گساری و شراب‌خواری وجود داشت، سانسور نمی‌شد اما الان این حد از آزادی هم از بین رفته است.

جلوی آن را گرفته‌اند. از جمله کتاب خاطرات دو زندانی سیاسی را به خاطر می‌آورم که یکی در زندان به خاطر شکنجه اعتراف کرده و دیگری پایداری کرده بود. هر دو این‌ها بعد از آزادی، خاطرات خود و نحوه برخورد جامعه با این‌گونه افراد را شرح می‌دادند. هر دو مربوط به گروه‌های ملی-مذهبی بودند. بسیار کتاب جالبی بود ولیکن پس از انتشار، جلوی چاپ‌های بعدی آن گرفته شد. همینطور

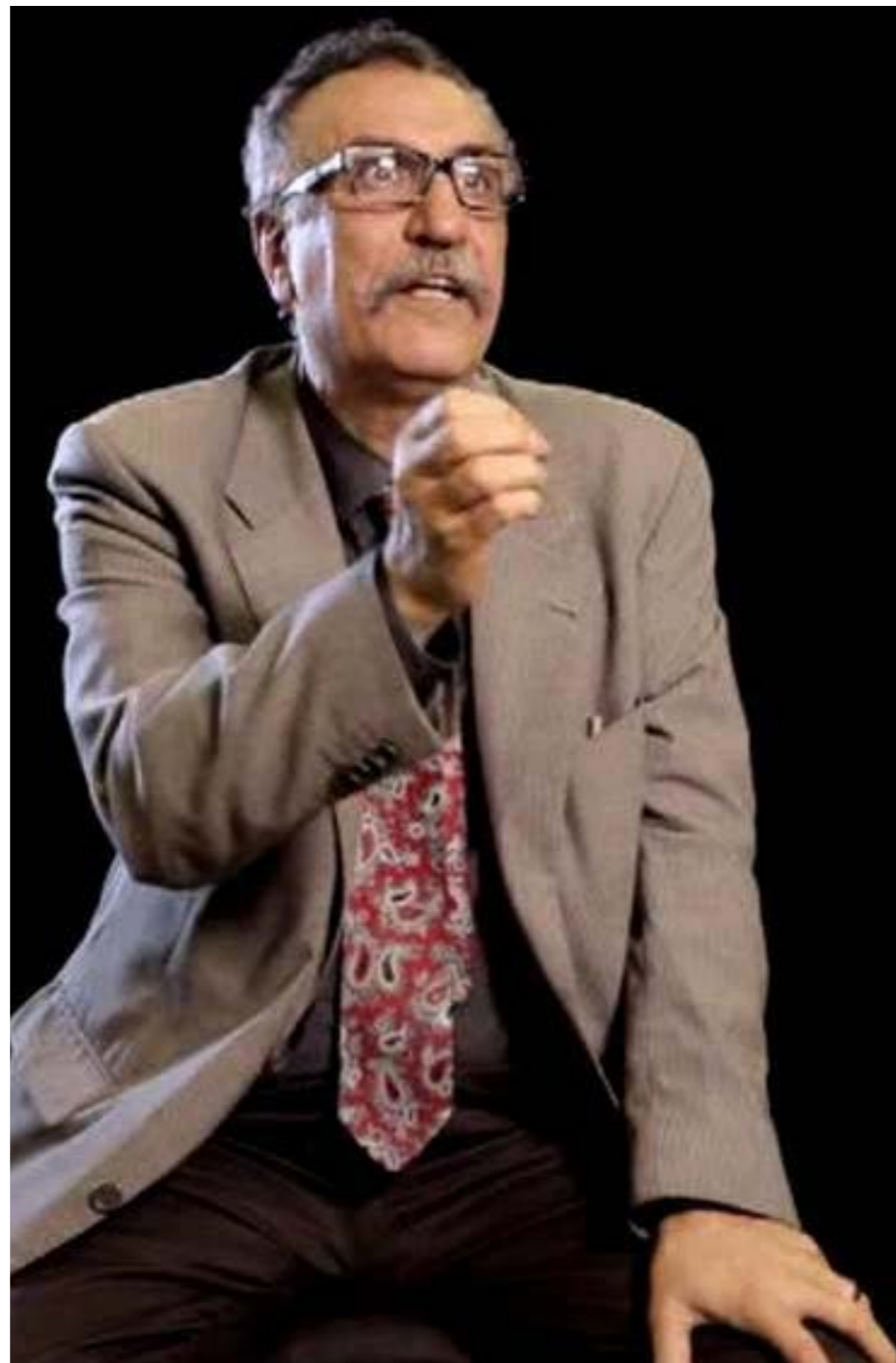


کسانی که پیام‌های مشخصی دارند و برای انتقال پیام از متن استفاده می‌کنند، نویسنده می‌گویند. عموماً نویسنده در ایران کسی است که در مسیر معممین شیعه قرار نمی‌گیرد. نویسنده‌ها در ایران به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: عده‌ای که نسبت به مسیر جامعه و حرکت دولت‌ها بی‌تفاوت هستند و عده‌ای دیگر که به مسیر جامعه و هم به کارهایی که دولت‌ها انجام می‌دهند، علاقه‌مندند. به نظر من، نویسنده یعنی کسانی که با متن و نوشته، افکار خود

را منتقل می‌کنند و به انسان، جامعه، وطن، سیاست و آنچه که به انسان مربوط است، حساس هستند. وقتی که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که اعضای کانون نویسندگان را چنین افرادی تشکیل می‌دهند. کسانی که متن را عامل انتقال پیام‌شان قرار می‌دهند. پیامی که یک پیام معمولی دانشگاهی نیست. در واقع کانون نویسندگان و شعرا و هنرمندان کسانی هستند که از متن برای انتقال پیام استفاده می‌کردند و عمدتاً حساسیت اجتماعی، ایدئولوژیک داشته و نمایندگی مردم برای گفتن دردها و خواسته‌هایشان را بر عهده دارند.

حقوق ما: جامعه ایرانی به طور سنتی تا چه میزان، به آزادی بیان اعتقاد دارد؟ به نظر شما جامعه چقدر می‌پذیرد که یک نویسنده تابوشکنی کرده و به عنوان مثال، علیه سلطان صحبت کند؟

مکارمی: در تلویزیون و اخبار هر وقت بخواهند تصویری از مردم مخابره کنند، تصویر آدم‌هایی را نشان می‌دهند که از خیابان گذر می‌کنند. همین افرادی که ما نمی‌شناسیم و هستند. اگر مردم را این‌ها در نظر بگیریم در واقع مسأله نویسنده، رمان خواندن، توجه کردن به یک داستان و رمان، توجه به کتاب‌های طنز، آن قدر ریشه در جامعه ما ندارد. آنقدری که شعر ریشه داشته و دارد، نویسنده اجتماعی یا نویسنده متعهد به آن شکل ریشه در زندگی روزمره مردم ندارد اما در رابطه با مسأله آزادی بیان، مردم حساسیت دارند. نه به آن معنا که دوست داشته باشند حرف و پیام او را بخوانند بلکه فکر می‌کنند به طُرُق، نویسندگان در حال دفاع از آنها هستند. در واقع به شکلی نویسندگان در ایران، مدافع مردم شناخته می‌شوند. مردم از این نظر به آن‌ها علاقه‌مند هستند نه از این نظر که به عنوان مثال دولت‌آبادی در هفت جلد شاهکار کلیدر را نوشته است. اینکه دولت‌آبادی از مشکلات بنویسد و از مردم دفاع بکند برای مردم مهم است. به گمان من معروف‌ترین نویسندگان همین دسته هستند. کسانی که از مشکلات مردم و سخنان مردم گفته و نوشته‌اند و آلا، کسی که متن بسیار فاخری نوشته باشد اما توخالی و به درد



حسن مکارمی:

نویسندگان در ایران، مدافع مردم هستند

آفاق ربیعی زاده

چیست؟

مکارمی: اساساً حتی در سطح بین‌المللی، نویسنده یک مفهوم کلی است که هر جایی به کار برده می‌شود. حتی در فرانسه، مفهوم نویسنده، روشن نیست. ظاهراً هر کسی که با استفاده از متن و نوشتار، افکارش را به دیگری منتقل می‌کند را نویسنده گویند. این نوشتار می‌تواند مقاله، کتاب، شعر، رمان یا مطالب متفرقه باشد. در واقع نویسنده علاوه بر استفاده از متن برای انتقال پیام، نهایتاً باید پیامی تازه هم ارائه کند. به عنوان مثال به ارنست همینگوی چون از متن برای انتقال پیام استفاده می‌کند، نویسنده نمی‌گویند بلکه باید پیامی هم در انتها داشته باشد. ولی ممکن است آن پیام در یک مجموعه ننگد. اگر این‌گونه به مفهوم نویسنده نگاه کنیم، می‌بینیم که در ایران، تعداد معدودی نویسنده داشته ایم. به نظر من نویسندگی در ایران هم‌زمان با مشروطیت آغاز شد. کسانی همچون آخوندزاده، طالبوف و ملک‌خان که پیام‌شان را با نوشتن منتقل کردند. همچنین باید یادآور شد یک معمم شیعه در ایران هر چه هم که بنویسد، عنوان نویسنده به او اطلاق نمی‌شود. چراکه پیام او در یک حوزه مشخص و مربوط مذهب شیعه اثنی‌عشری است اما به طور کلی برای افراد غیر از معممین شیعه و مدافعان اسلام، به

جمهوری اسلامی ایران از جمله دولت‌هایی است که در سال‌های گذشته، با وجود پذیرش تعهدات بین‌المللی و تصویب قوانین داخلی برای رعایت حق آزادی بیان، در سطح وسیعی اقدام به نقض این حق اساسی کرده است. نقض حق آزادی بیان همواره منجر به نقض سایر موازین حقوق بشر می‌شود. طبق ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر کسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق شامل این است که فرد از داشتن عقاید خود بیم واضطرابی نداشته باشد و همچنین در کسب اطلاعات و افکار و نیز در انتشار آن افکار با تمامی وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد. حقوق ما برای بررسی بیشتر دلایل اجتماعی-سیاسی نقض حق آزادی بیان و همچنین مذاقه بیشتر در دشواری‌های امر نویسندگی در ایران، با حسن مکارمی، نویسنده، روان‌کاو و مدافع حقوق بشر ایرانی گفت‌وگو کرده است.

حقوق ما: به نظر شما امر نویسندگی در ایران چقدر پذیرفته شده است؟ ارزیابی شما از رویکرد جامعه و دولت پیش و پس از انقلاب، نسبت به نویسنده و امر نویسندگی

مردم نخورده باشد، نامی ندارد.

حقوق ما: در دهه هفتاد شمسی، برخی از اعضای کانون نویسندگان، در روندی که بعدها پروژه قتل‌های سیاسی یا «قتل‌های زنجیره‌ای» نام گرفت، به قتل رسیدند. همچنین در سال‌های بعد، بسیاری از نویسندگان در ایران زندانی شده و تحت فشار قرار گرفتند. به نظر شما چرا حکومت جمهوری اسلامی، همواره به کانون نویسندگان، به عنوان یک خطر جدی نگاه می‌کند؟

مکارمی: آنچه که مسلم است، معممین از همان روزهای اول شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی و حتی قبل‌تر، متوجه این مسأله بودند که علت اینکه توانستند به قدرت برسند، این بود که تنها نیروی جامعه مدنی بودند. در سال‌های منتهی به سقوط سلطنت شاه، با حضور حزب رستاخیز، ایران فاقد جامعه مدنی بود. سندیکا وجود داشت اما جامعه مدنی خیر. جامعه مدنی و نمایندگان آن حضور نداشتند. معممین شیعه بر این موضوع واقفند که اگر یک جامعه مدنی به هر شکل و عنوان در کنار آن‌ها ایجاد شود، می‌بازند.

جامعه مدنی یعنی حزب، سندیکا و کسانی که مجمع‌هایی مثل کانون نویسندگان، کانون وکلا و مواردی از این دست را تشکیل می‌دهند. حتی کانون هنرپیشه‌ها و کانون ورزشکاران، هرجایی که عده‌ای بتوانند جمع شوند و لزومی هم ندارد با دولت و مردم کاری داشته باشند. نفس اینکه یک نیرو و نهاد مردمی وجود داشته باشد که دور هم بنشینند و حتی قصه بگویند. وقتی این‌ها همچون جوی کوچکی که از کوه سرازیر می‌شود، شکل بگیرند و با جویهای کوچک دیگر به هم بپیوندند، یک رودخانه تشکیل می‌دهند.

معممین حاکم در ایران، می‌دانند که این نیرو برای آن‌ها خطرناک است و باید خود را با مساجد، تکایا، مدارس و حضورشان در جامعه تحت عنوان تبلیغات، حفظ کنند و با دست گرفتن مدیریت تمام بخش‌ها، نگذارند کوچکترین جرقه‌ای از جامعه مدنی ایجاد شود. برای نمونه، می‌توان

پرسید چرا دست اندرکاران و موسسان انجمن امام علی را بازداشت کردند و به زندان انداختند؟ این‌ها افراد سیاسی‌ای نبودند. یکی از دلایل اصلی این است که یک جایی وجود داشت با این پتانسیل که روزی به نهاد جامعه مدنی تبدیل شود. هر نهاد جامعه مدنی برای حکومت خطرناک است. سران حکومت ایران حتی «حزب جمهوری اسلامی» را هم منحل کردند. حتی در حوزه‌ها هم معممین شیعه اجازه نمی‌دهند جمع غیر خودی با ساختار دقیق و روشن تشکیل شود.

اگر خاطرتان باشد دانشگاه آزاد این پتانسیل را داشت تا به یک مرکز و نهاد یک جامعه مدنی تبدیل شود. دو کانون وجود دارد که برای معممین شیعه خطرناکند: یکی کانون نویسندگان و هنرمندان و دیگری کانون وکلا. اعضای این کانون‌ها افراد آگاهی هستند و می‌فهمند. وقتی دور هم جمع شوند به یک بمب تأخیری تبدیل می‌شوند. اگر معممین ضعیف شوند، این‌ها بر سر کار می‌آیند. آن‌ها متوجه شدند که نگذارند هیچ‌گونه نهاد جامعه مدنی در ایران شکل بگیرد.

به عنوان مثال، سندیکای کارگران شرکت واحد می‌تواند به نهاد و نماد جامعه مدنی تبدیل شود. اگر همه نهادها و سندیکاها ایستادگی کنند، ادامه دهند و کار کنند، یک جامعه مدنی تولید شده است. کانون نویسندگان، انجمن‌های مربوط به هنرپیشه‌ها و سینماگران، کانون روزنامه‌نگاران یا حتی انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها این پتانسیل را دارند که جمع‌هایی را تشکیل دهند و به تدریج بتوانند به عنوان هسته‌های کوچک به هم وصل شوند.

جمهوری اسلامی از روزهای ابتدایی به قدرت رسیدن، با استراتژی سیاسی مقاومت برای ماندن، به هیچ کانونی که اعضای آگاه، توانمند و شجاع داشته باشد، اجازه حضور و بروز در جامعه نخواهد داد. نفس دور هم جمع شدن این‌گونه افراد که طرفدار ولایت فقیه هم نیستند، برای حکومت خطرناک است. هر چه هنرمندتر و باسوادتر و مطلع‌تر باشند، برای آن‌ها ضرر بیشتری ایجاد می‌کنند.

فرهاد مرادی: مبانی ایدئولوژیک مذهبی، حدود

و ثغور آزادی بیان را در ایران تعیین می‌کنند



جواد عباسی توللی

با یکدیگر باشند. اگر به صورت تاریخی به موضوع نگاه کنیم می‌بینیم به یک معنی جمهوری اسلامی رژیم ملاحاست. یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های هیأت حاکمه جمهوری اسلامی، متشکل از این طیف است. این طیف آن‌گونه که خود ادعا می‌کنند اهل کتابت بودند و خود را نویسنده می‌دانند. اگر از این منظر به موضوع توجه کنیم، می‌بینیم نویسنده‌هایی هم وجود دارند که اتفاقاً در خدمت وضع موجود قلم می‌زنند. خود هیأت حاکمه متشکل از ملاحا به نوعی خود را نویسنده می‌دانند.

بیش از این‌که مبنا را بر نویسندگی قرار دهیم، محتوا را باید مد نظر داشت. اینکه چه نویسنده‌ای چه چیزی می‌نویسد. برای روشن شدن مسأله یک مثال می‌زنم. حداقل در سال‌های اخیر و پس از انقلاب، حجم عظیمی از تولیدات سینمایی و تلویزیونی وجود داشتند که چه در قالب فیلم سینمایی و چه در قالب سریال، به عنوان بخشی از فرهنگ مسلط، یا در خدمت وضع موجود بوده یا مطلوبات رژیم مستقر را بازتاب داده است.

خب داستان این محصولات، نویسندگانی هم دارند. نمی‌توانیم بگوییم آن کسانی که این فیلمنامه‌ها را نوشتند، کسانی هستند که با سنت تقابل می‌کنند. در بسیاری مواقع عقب‌مانده‌ترین اندیشه‌ها با این آثار به مخاطب منتقل می‌شود، از جمله جنس دوم بودن زنان در جامعه یا توجیه محدودیت‌های آن‌ها و

ایران جامعه‌ای در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن است. به همین دلیل، تضاد و تقابل میان سنت و مدرنیته همواره به عنوان یک چالش مطرح بوده است. شاید بتوان مفهوم نویسنده و امر نویسندگی را به عنوان یکی از نمادهای تجدد خواهی و روشنفکری در جامعه ایران به حساب آورد. تقابل سنت و مدرنیته همواره از ویژگی‌های جریان روشنفکری در ایران بوده است.

از سوی دیگر، مسأله دست‌یابی به حق آزادی بیان، همواره به عنوان یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های اهل قلم در ایران مطرح بوده است. مرز آزادی بیان در ایران کجاست؟ اساساً آیا می‌توان امر نویسندگی را پدیده‌ای در تقابل با سنت در ایران تلقی کرد؟

مجله حقوق ما، با طرح پرسش‌هایی از این دست، با فرهاد مرادی، نویسنده و روزنامه‌نگار گفت‌وگو کرده است.

پرسش: به نظر شما آیا می‌توان نویسندگی را پدیده‌ای در تقابل با سنت در ایران تلقی کنیم؟

فرهاد مرادی: من تصور نمی‌کنم که این دو، دو مقوله متضاد



اوست. در این رمان او نوع نگاه مطلوب جمهوری اسلامی نسبت به مسأله جنگ را بازتاب می‌داد و به مخاطب مخابره می‌کرد. همین الگو را هم می‌توان در زمان‌های مختلف دیگر هم دید. کسان دیگری هم از همین نگاه استفاده کردند. نویسنده‌هایی وجود دارند که از فرهنگ سکولار می‌آیند و حتی شاید بتوان عنوان روشنفکر را به آن‌ها داد اما در این سال‌ها در خدمت سنت قلم زده‌اند.

پرسش: به نظر شما آزادی بیان در ایران تا چه حد تحمل می‌شود؟

فرهاد مرادی: برای مشخص کردن مرز آزادی بیان، پیشتر باید ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را مشخص کنیم. آزادی بیان و سانسور مسأله‌ای است که در رژیم قبلی هم وجود داشته اما بعد از انقلاب تفاوت محتوایی کرده است. از این جنبه که با یک رژیم توتالیتر مذهبی روبه‌رو هستیم که تمام شئون زندگی مردم حتی خصوصی‌ترین لحظاتهم را می‌خواهد کنترل کند و اساساً پدیده سانسور را دگرگون کرده است.

زنده یاد غلامحسین ساعدی نمایشنامه درخشانی در سال آخر عمرش با عنوان «اوتللو در سرزمین عجایب» می‌نویسد که در پاریس هم روی صحنه می‌رود. این نمایشنامه داستان یک گروه تئاتر است که در سال‌های اول انقلاب می‌خواهند نمایشنامه «اوتللو» شکسپیر را روی صحنه نمایش ببرند که از طرف شورای بازبینی با سانسور مواجه می‌شوند. در این نمایشنامه که حالت نسبتاً فانتزی هم دارد، وزیر ارشاد، یک آخوند است به همراه دو نفر دیگر که کارگزاران فرهنگی این شورا را تشکیل داده‌اند. این شورا دائماً در مسیر نمایشنامه این قلت‌هایی از حجاب زنان تا کلمات استفاده شده در نمایشنامه می‌آورند که موقعیت‌های خیلی کمیکی هم ایجاد کرده است. شخصیت اوتللو مغربی و سیاه‌پوست است. یکی از موقعیت‌های کمیکی که به وجود می‌آورد و به ما ماهیت سانسور در ایران را نشان می‌دهد این قسمت است که می‌پرسند چون سیاه‌پوست نداریم چه کار کنیم؟ کارگردان در جواب می‌گوید که ما گریمش می‌کنیم. آخوند برآشفته می‌شود و می‌گوید یعنی نعوذ بالله می‌خواهید در کار خلقت دخالت کنید؟

منظور من از ذکر این نمایشنامه این است که در واقع حدود و ثغور آزادی بیان به‌طور قطع در ایران همین خط قرمزهای مذهبی در سطح ایدئولوژیک است. به این معنا که در ایران درباره یک سری از موضوعات نمی‌توان صحبت کرد. مثلاً نمی‌توان نهاد مذهب را نقد کرد. در بسیاری آثار ترجمه شده که گوشه‌هایی از نقد مذهب یا نهاد مذهب را شامل می‌شود، مترجم مجبور می‌شود مقدمه‌های طولانی در توجیه چگونگی کارش و در مخالفت با نویسنده بنویسد. بنابراین بخشی از حدود و ثغور آزادی بیان در ایران به موضوع ایدئولوژی حکومت که یک ایدئولوژی سیاسی برگرفته از فقه شیعه و در واقع نوعی از اسلام سیاسی است، مربوط می‌شود. از این رو به یک سری از حوزه‌ها از این منظر نمی‌توان ورود کرد.

از منظر سیاسی هم این حکومت خط قرمزهایی دارد. به عنوان مثال کشتار سال ۶۷ یا به‌طور کلی کشتارهای دهه شصت، خط قرمز اساسی جمهوری اسلامی است. نمونه دیگر برداشت‌ها و قرائت‌های ایدئولوژیک حکومت از برخی مسائل تاریخی است.

به عنوان مثال در مورد انقلاب ۵۷ جز در چارچوب مدنظر رژیم نمی‌توان صحبت کرد. مجموعه این نگاه‌ها، چه ایدئولوژیک و چه سیاسی، باعث می‌شود حتی در خصوصی‌ترین موضوعاتی که اساساً حتی در دیکتاتوری‌های متعارف همچون زمان پیش از انقلاب محلی از اعراب نداشتند و حساسیت‌برانگیز نبود همچون نام بردن از اندام زنان یا توصیف صحنه‌های عاشقانه، محدودیت ایجاد شود و آزادی بیان را محدود کند. این محدودیت‌ها مستقیماً به ماهیت این رژیم برمی‌گردد.

نکته دیگر اینکه جمهوری اسلامی پیچش و مفهومی دارد که به عنوان مثال در اخبار و زمان‌هایی که می‌خواهند در مورد یک موضوع صحبت کنند، عموماً از مر قانون می‌گویند. به این معنا که یک سری قوانین وجود دارد اما روح این قانون را قانون‌گذار یا حاکم باید تشخیص دهد. به عنوان مثال تجمع برای همگان آزاد است مگر اینکه محل مبانی اسلام باشد. یک «مگر» لحاظ شده است. این خط قرمزها دائماً بیشتر و بیشتر می‌شود و جلوتر و جلوتر می‌آید.

در حال حاضر با تنگ‌تر شدن دامنه هیأت حاکمه می‌بینیم که حتی کسانی که در زمانی عضو این هیأت حاکمه و بخشی از حکومت بودند و تاریخ این رژیم را رقم زده‌اند هم امروز در محدوده سانسور قرار می‌گیرند. به صورتی که حتی اشاره به آن‌ها مجاز نیست. به این ترتیب دامنه سانسور و آزادی بیان در حال تنگ و تنگ‌تر شدن است.

به‌طور کلی می‌توان گفت، مبانی ایدئولوژیک مذهبی، حدود و ثغور آزادی بیان را تعیین می‌کنند. همچنین منافع سیاسی هیأت حاکم و شرایط روز و آنچه که در لحظه به نفع و سود آن‌هاست می‌تواند چیزی را که تا دیروز مجاز بوده، امروز مجاز نداند یا برای آن محدودیت ایجاد کند.

برای نمونه، چند روز پیش خواندم مهران مدیری که تمام سال‌های فعالیت هنری‌اش را در فرهنگ رسمی تلویزیون گذرانده، گفته بود ما در حال حاضر نمی‌توانیم سریال‌هایی بسازیم که ۲۰ یا ۱۰ سال پیش می‌ساختیم. منظورم این است که این دامنه همین‌طور بسته و بسته‌تر می‌شود.

نقش تاریخی کانون نویسندگان ایران در تحولات معاصر؛ چشم اندازهها و امکان‌ها

جواد عباسی توللی

انداز آزادی بیان در ایران، با ناصر مهاجر، نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران گفت‌وگو کرده است.

کانون نویسندگان ایران خود را نهادی مدافع آزادی بیان می‌داند که از زمان تأسیس یعنی در بیش از نیم قرن گذشته، در زمینه ترویج ادبیات و به‌ویژه حمایت از آزادی بیان در ایران تلاش کرده است.

این کانون، بر مبنای اساس نامه‌اش، نهادی فرهنگی، صنفی و غیرانتفاعی است که در سال ۱۳۴۷ و از سوی شماری از شناخته شده ترین شاعران و نویسندگان ایران مانند احمد شاملو، محمود اعتمادزاده، سیمین دانشور، اسماعیل خویی و سیمین بهبهانی تأسیس شد.

کانون نویسندگان ایران در دهه‌ها و سال‌های پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷ همواره تحت شدیدترین فشارها و برخوردها از سوی حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی بوده است. از اعدام شماری از اعضای آن در سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ گرفته تا پروژه قتل‌های سیاسی دهه ۷۰. از لغو جلسات «جمع مشورتی» تا پرونده سازی و انتساب اتهامات واهی به اعضای این کانون. قتل بکتاش آبتین در زندان اما متأخرترین نمونه از برخوردها با این نهاد صنفی نویسندگان در ایران بوده است.

مجله حقوق ما، برای بررسی نقش کانون نویسندگان ایران در تحولات اجتماعی و سیاسی نیم قرن گذشته و همچنین چشم

پرسش: ارزیابی شما در رابطه با جایگاه و نقش تاریخی کانون نویسندگان در تحولات ایران چیست؟ کانون نویسندگان تا چه میزان در تحولات تاریخی ایران همچون انقلاب ۵۷، و همچنین در دوره‌های پیش و پس از آن مؤثر بوده است؟

ناصر مهاجر: در ابتدا باید به این نکته بیاندیشیم که کانون نویسندگان ایران چه‌گونه تشکلی است. کانون نویسندگان ایران یک تشکل صنفی اهل قلم است. این کانون در اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ اعلام موجودیت کرد و تا سال ۱۳۴۹ دوره اول زندگی خود را گذراند. کانون در بیانیه دوره اول خود که به امضای ۴۹ تن از اهل قلم سرشناس آن روز ایران بود (جلال آل احمد، سیمین دانشور، به آذین، نادر نادرپور، سیاوش کسرای، غلامحسین ساعدی، بهرام بیضایی، داریوش آشوری و وو)، با تأکید بر این مسأله که کانون نویسندگان ایران یک تشکل صنفی، اهل قلم است، دو رسالت برای خود قائل شد: یک، دفاع از آزادی اندیشه و بیان و دیگری دفاع از منافع صنفی اهل قلم بر اساس موازینی که مربوط به آزادی بیان و اندیشه است.

بیانیه اول کانون نویسندگان ایران بیانیه پخته و منسجمی

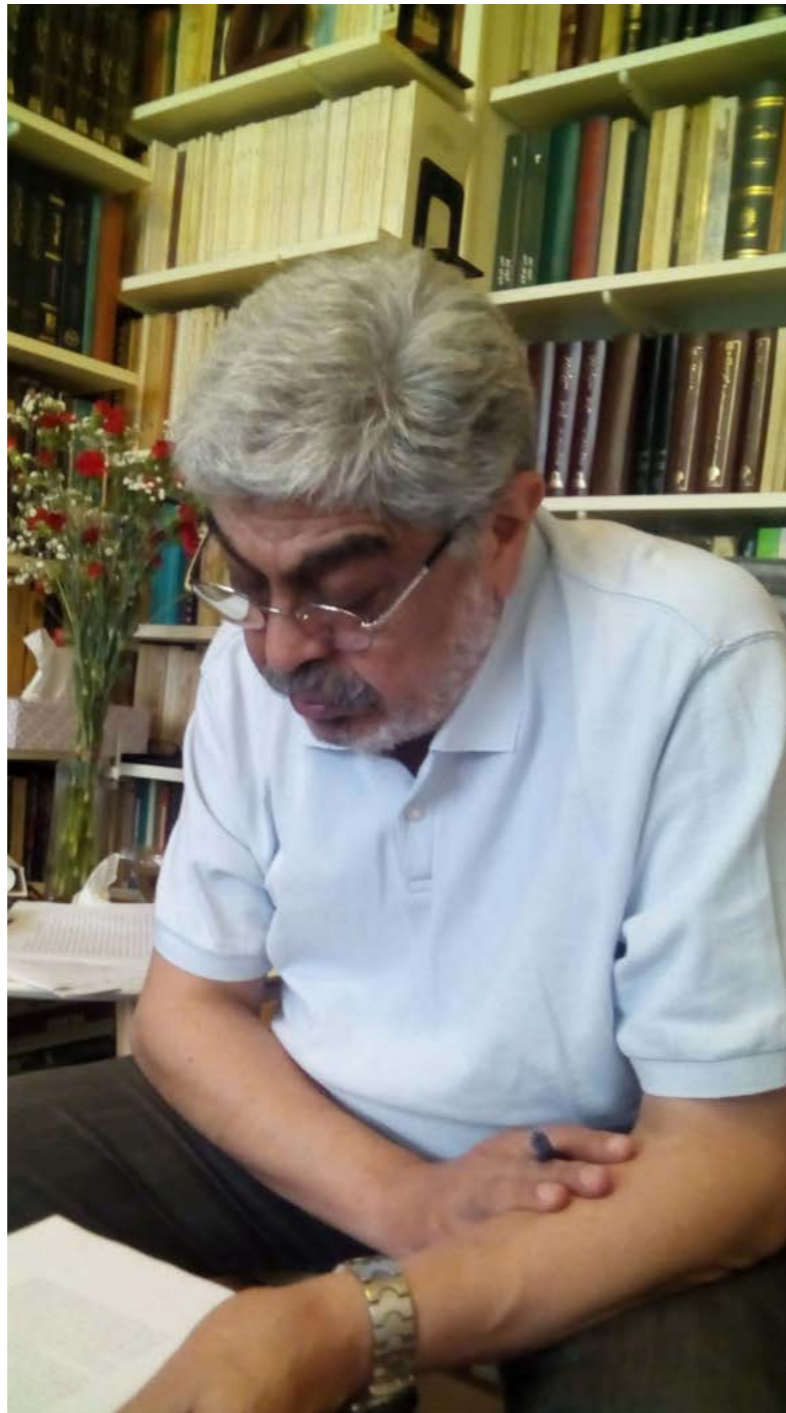
است؛ چراکه منطق هستی خود را در چارچوب حقوق بشر می‌بیند. کانون در این بیانیه به‌طور مشخص بیان می‌کند که «آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی است و هیچ جبر و تحکمی نباید قادر به محو آن باشد. آزادی اندیشه و بیان، تجمل نیست بلکه یک ضرورت است؛ ضرورت رشد آینده فرد و جامعه». نکته مهمی که در بیانیه اول کانون نویسندگان به روشنی طرح شده، این است که با استناد به اعلامیه جهانی حقوق بشر، بر آزادی بیان و اندیشه تأکید کرده بود.

اگر کانون نویسندگان ایران را یک تشکل صنفی اهل قلم بدانیم و از آن و کسانی که فرآورده‌های فرهنگی دارند، بدانیم و منافع مشترک آن‌ها را تشخیص دهیم، به این موضوع پی خواهیم برد که مهمترین کار کانون، پاسداری از این اصل اساسی در جامعه است که هرکس آزاد به بیان اندیشه خود و نشر آن است. به هر شکلی که این آزادی پایمال و اصل آزادی اندیشه و بیان نقض شود، این وظیفه کانون است که به آن اعتراض کند. کانون در این چارچوب باید بتواند کار خود را پیش ببرد و همچنین فعالیت‌هایی را که به صنف نویسندگان ایران مربوط است، انجام دهد.

از کانون نمی‌توان انتظار داشت که کارهای یک حزب یا سازمان سیاسی را انجام دهد؛ بلکه فقط باید آن را به عنوان یک تشکل صنفی دید که پایبند به اصل آزادی و اندیشه و بیان است و دفاع از منافع صنفی اهل قلم.

کانون نویسندگان ایران از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ توانست سلسله کارهایی انجام دهد. در طی سال‌های پسین، شماری از اعضای کانون، دستگیر، زندانی و ممنوع‌القول شدند. پس از آن در سال‌های آخر دهه ۵۰ و به‌ویژه در جریان شب‌های شعر گوته، اعضای کانون نویسندگان ایران در آن مقطع تاریخی درخشیدند. به تعبیری، نقطه آغاز انقلاب ایران را می‌توان در این شب‌های شعر جستجو کرد. نقش کانون نویسندگان ایران، و به‌طور کلی اهل قلم در جریان شب‌های شعر گوته خیلی مهم بود و جامعه روشنفکری ایران، دانشجویان و دانش‌آموزان و لایه‌هایی از طبقه متوسط شهری را تکان داد که شیفته آزادی بودند. اعضای کانون نویسندگان ایران در سال‌های ۵۷ تا ۶۰ برای تحقق اصل آزادی بیان و اندیشه در جامعه، متحمل دشواری‌های بسیار شدند.

بی‌دلیل نیست که کانون نویسندگان، جزو اولین کانون‌های دموکراتیک در ایران است که در سال‌های بعد از انقلاب ۵۷، در معرض حمله جمهوری اسلامی قرار گرفت و شماری از اعضای این کانون نظیر همچون زنده یاد سعید سلطان‌پور، هم اعدام شد. شماری نیز زندانی شدند و شماری دیگر ناگزیر جلائی وطن کردند، از آن میان زنده‌یاد هما ناطق، منوچهر هزارخانی، محسن یلفانی، نعمت میرزازاه و نسیم خاکسار و و. همین تبعید نویسندگان به خارج از کشور منجر به شکل‌گیری کانون



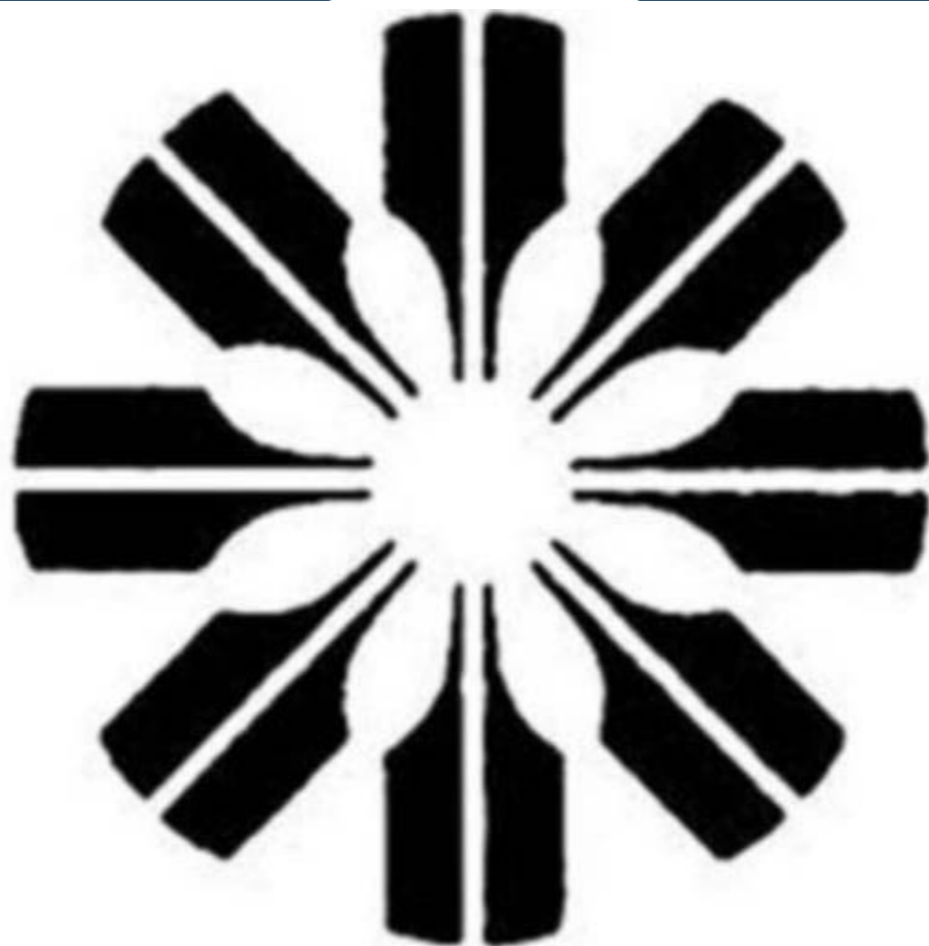
نویسندگان ایران در تبعید شد؛ به آن سان که اینک دو کانون نویسندگان ایران وجود دارد، یکی در ایران و یکی در تبعید. فشارها و برخوردهای امنیتی با کانون نویسندگان سبب شد که در تمام سال‌های دهه پُر از فشار و اختناق و به راستی سیاه دهه شصت، فعالیت‌های این کانون کاهش یابد. در سال‌های آخر دهه‌ی شصت با وجود ادامه فشارها بر نویسندگان و اهل قلم، اعضای کانون به تدریج توانستند روی پای خود بیايستند و دوباره کانون را به حرکت درآورند.

پس از اینکه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی را در سال ۱۳۷۳ دستگیر کردند و به زندان انداختند، کانون نویسندگان ایران، بیانیه «ما نویسنده‌ایم» را منتشر کرد که جزو اسناد بسیار مهم روشنفکری ایران هم محسوب می‌شود. این بیانیه به امضای ۱۳۴ نویسنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس و منتقد، مترجم، رسید. این بیانیه تأثیر جدی‌ای در میان جامعه شهری و روشنفکران داخل و خارج از کشور و مردم آگاه داشت.

برای انتقام و جلوگیری از فعالیت‌هایی و در ادامه روند سرکوب اهل قلم در ایران، ماجرای اتوبوسی که شماری از روشنفکران را به ارمنستان می‌برد، پیش آمد. عوامل امنیتی رژیم، در طرحی از پیش پرداخته شده - که خوشبختانه موفقیت‌آمیز نبود - قصد داشتند اتوبوس آنها را به تهر بفرستند. به دنبال آن، چند تن از اهل قلم را و از آن میان، زنده‌یادان پوینده و مختاری را از بین بردند. همچنین شماری از نویسندگان، از جمله فرج سرکوهی را دستگیر و زندانی و شکنجه کردند. شماری نیز از ایران کردند و راهی خارج شدند.

پس از چندی، دوباره کانون روی پای خود بلند می‌شود و شروع به فعالیت می‌کند. در این دوره یکی از فعالیت‌های معنی‌دار کانون این است که به یاد جان‌باختگان آذر ۱۳۷۷، پوینده و مختاری، روز ۱۳ آذر را «روز مبارزه با سانسور» اعلام می‌کند. به هر حال کانون توانسته به رغم همه‌ی فشارها، تهدیدها و آزار و اذیت‌ها برپا ماند و میدان را خالی نکند و در مواردی صدای اعتراض سر دهد و اظهار نظر کند، اعلامیه‌هایی بدهد و موضع‌گیری‌هایی کند. امیدواریم بتواند در فعالیت‌های خود با گام‌های استوار و سنجیده پیش رود.

پرسش: به پروژه قتل‌های سیاسی اعضای کانون



کانون نویسندگان ایران

نویسندگان ایران در دهه هفتاد شمسی اشاره کردید، به نظر شما آیا می‌توان مرگ زنده‌یاد بکتاش آبتین را در ادامه پروژه یاد شده برآورد کرد؟ به نظر شما آیا همچنان خطر قتل و ترور، اعضای این کانون را تهدید می‌کند؟

ناصر مهاجر: بله، به عقیده من همچنان خطر قتل و ترور، اعضای کانون نویسندگان ایران را تهدید می‌کند. به نظر من موضعی که کانون نویسندگان درباره مرگ بکتاش آبتین گرفت، موضع دقیق و جسورانه‌ای است. کانون در بیانیه خود، مرگ بکتاش آبتین را «قتل عمد» اعلام کرد. صحبت از قتل عمد یک نویسنده، شاعر و فیلمساز مبارز است که حرف‌های خود را صریح و روشن بیان می‌کرد و حدود ۱۰ سال، مسئولیت‌هایی در کانون نویسندگان بر عهده داشت. عوامل رژیم جمهوری اسلامی از وضعیت بد جسمانی و بیماری بکتاش آبتین آگاه بودند و می‌دانستند که در چه موقعیت سختی قرار دارد. تصویر بکتاش

توجه به وضعیت بحرانی جامعه، یکی از هدف‌هایی که دنبال می‌کنند، همین مسأله است که مخالفان سیاسی را بترسانند و سیاست قدیمی وحشت‌پراکنی و مرعوب کردن کسانی را که می‌توانند در این شرایط ایفای نقش کنند، پیش ببرند. از طرف دیگر، یقیناً قصد دارند کانون نویسندگان را به موجودی که دست به عصا راه می‌رود، تبدیل کنند. هدف رژیم جمهوری اسلامی از حذف زنده یاد آبتین هم این است که کانون دست به عصا راه برود، مواضع رادیکال نگیرد و به نویسندگان اعلام کند اگر بخواهید پا از گلیم خود بیرون بگذارید، به سرنوشت آبتین دچار می‌شوید.

از طرف دیگر، در حال حاضر به جز زنده یاد بکتاش آبتین، چند عضو دیگر کانون نویسندگان هم زیر فشار و در زندان هستند. در تیرماه سال ۱۳۹۹ میلاد جنت را بازداشت کردند. علی‌رغم پیگیری کانون نویسندگان، تا مدتها کسی نمی‌دانست او کجاست و توسط چه نهادی بازداشت شده است؟ رضا خندان، کیوان باژن هم دو تن دیگر از اعضای این کانون هستند که در حال حاضر در زندان به سر می‌برند.

پرسش: چشم انداز پیش روی مسأله آزادی اندیشه و بیان در ایران، از دیدگاه شما چیست؟

ناصر مهاجر: پاسخ به این پرسش برای من دشوار است. اصل آزادی اندیشه و بیان، جزو حقوق اساسی بشر است و همچنین رعایت آن به‌مثابه یکی از نیازهای ذاتی محسوب می‌شود. به عقیده من، مادامی که رژیم جمهوری اسلامی در ایران حاکم است، تحقق این اصل در جامعه غیر ممکن است. اما از سوی دیگر و از آنجایی‌که، ترسیم چشم انداز برای مسأله آزادی اندیشه و بیان در ایران یک امر نسبی است، باید گفت واقعیت‌یابی این امر در دراز مدت، به عوامل گوناگون خارجی و داخلی و همچنین توازن قوا در داخل کشور مرتبط است. با توجه به وضعیت موجود در ایران، (ماجرای «طرح صیانت از فضای مجازی» و شکلی که آن را به تصویب رساندند، درنگ انگیز است) به نظر نمی‌رسد بتوان در چشم انداز قابل رؤیت، گشایش سیاسی را در ایران پیش بینی کرد. تنها در یک پیوند با چشم انداز برافتادن رژیم حاکم بر ایران می‌توان به تحقق اصل آزادی بیان و اندیشه در بلند مدت امیدوار بود.

آبتین بر روی تخت بیمارستان و زنجیر شده با پابند، که عکس تکان‌هنده‌ای است را همه به یاد داریم.

افرادی چون بکتاش آبتین که حرف‌شان را فرو نمی‌خورند و بی‌پروا در برابر سیاهکاری‌های رژیم جمهوری اسلامی می‌ایستند و مواضع روشنی دارند، همیشه در معرض انواع و اقسام تهدیدها هستند. به این معنا، عملکرد حکومت جمهوری اسلامی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای، بیش و کم همانند پروسه‌ای است که منجر به جان‌باختن آبتین شد. شاید نتوان از نظر واقع‌نگاری تاریخی، گفت که حذف زنده یاد بکتاش آبتین، به‌طور مشخص ادامه همان پروژه قتل‌های سیاسی نویسندگان در دهه ۷۰ شمسی است. این که می‌خواهند آن سناریو را به شکلی دیگر احیا کنند یا خیر، بحث جدایی‌ست. اما اینکه آیا در حال حاضر رژیم دوباره قصد کرده شماری از نویسندگان و اهل قلم ایران را زیر فشارهای زیادی قرار دهد، جای تردید نیست. می‌توان گفت با



ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر

ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تماس با مجله: mail@iranhr.net